

حکومت علی علیه السلام و مردم سالاری

مهدی غنی

ضمیمه اعتماد، ش ۲۰۴۸، ۱۳۸۸/۶/۱۸



چکیده: آقای غنی در آغاز مقاله چنان وانمود کرده که آنچه درباره معرفی امیرالمؤمنان در روز غدیر انجام گرفته، پنداری بیش نیست که مردم بر آن گمان هستند، وی بر این باور است که رأی مردم باید انتخاب پیامبر را تأیید می‌کرد. نویسنده درباره مقبولیت و مشروعیت، بحثی بیش کشیده و آنها را دو موضوع مختلف می‌داند، پس از بیان دوران حکومت خلفا به دوره امام علی و چگونگی بیعت با آن حضرت را که با اصرار مردم و امتناع امام انجام گرفت، پرداخته است، نشانه احترام به مردم سالاری از طرف حضرت دانسته و به مواضع امام در دوره خلفا اشاره و درصدد است همسویی سیاست امام با دستگاه حاکم را به دلایلی نظیر همنامی فرزندان علی علیه السلام با خلفا را به اثبات برساند. او می‌نویسد که امام علی برخلاف رهبران دیگر، به حقوق افراد مردم تأکید می‌کند، ایشان معتقد است که مواضع و اندیشه‌های امام علی علیه السلام برخلاف عرف سیاسی حاکمان امروزی بود، در این راستا به مواضع مختلف امام در جنگ جمل و مخالفان و نامه مالک اشتر و آرمان‌گرایی امام در تمام مواضع اشاره نموده است.

برخی چنین می‌پندارند که حضرت علی علیه السلام چون از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برای امر حکومت به مردم معرفی شده بود و در حقیقت انتصابی بود، دیگر به رأی و نظر مردم کاری نداشت. در این دیدگاه مردم تنها مکلف بودند حقانیت ایشان را درک کرده و از ایشان حمایت و پیروی کنند. اما مردم آن زمان به این وظیفه خود عمل نکرده و به ایشان پشت کردند، لذا عملاً جریانی به خلافت رسید که براساس رأی و نظر مردم زمانه بود. این افراد با استناد به ماجرای غدیر خم و واقعه سقیفه، نتیجه می‌گیرند علی علیه السلام وارث حقیقی بود که از سوی

بازتاب اندیشه ۱۱۵

۱۸

حکومت علی علیه السلام
و
مردم سالاری

پیامبر ﷺ و خدا (و نه مردم) به ایشان اعطا شده بود. در مقابل، حکومت وقت باطلی بود که از سوی مردم و با رأی مردم بر سر کار آمد. با این پیش فرض دو مدل حکومتی تصویر می کنند که نقطه مقابل یکدیگرند، ولایت مداری و مردم سالاری.

برخی دیگر نیز بر این گمانند که اصولاً حکومت را مردم تعیین می کنند و در اسلام نیز از ابتدا چنین بوده است و آنچه اتفاق افتاد، بر همین روال بود.

۱. همه فرق اسلامی در اینکه پیامبر ﷺ در محل غدیر خم، حضرت علی ﷺ را به عنوان مولا به مردم معرفی کرد، متفق القولند، اما اختلاف در تفسیر و تأویلی است که از واژگان آن پیام شده و منظوری که مدنظر گوینده بوده است. اما نکته ای که قابل دقت است اینکه در همان جا پیامبر ﷺ ترتیبی داد تا مردم نظر خود را در این مورد، در قالب بیعت ابراز کنند. در آن زمان بیعت کردن رسمی بود که به وسیله آن، مردم نظر خود را نسبت به موضوع مورد نظر اعلام می کردند. جا دارد به این مسئله توجه شود که گرچه پیامبر ﷺ نزد مردم از نوعی اعتبار دینی و قدسیت برخوردار بود، اما برای پیام خود، مبنی بر ولایت علی ﷺ از مردم نظرخواهی کرد. همزمان با مراسم تشییع پیامبر ﷺ برخی از انصار در محل سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا در مورد رهبری و حکومت پس از پیامبر ﷺ چاره اندیشی کنند. آنها سعد بن عباد را که مریض بود به آنجا آورده بودند و بر این باور بودند که پس از پیامبر ﷺ او را به عنوان خلیفه و جانشین ایشان برگزینند. این محل زمینی خالی بود که در قسمتی از آن سرپناهی مسقف با شاخه های خرما به عنوان سایبان درست کرده بودند و گهگاه مردمی که می خواستند با یکدیگر گفت و گو کنند، در آن محل گرد هم می آمدند.

گروهی از مهاجرین از جمله عمر و ابوبکر نگران آن شدند که مبادا انصار سرنوشت کل مسلمین را در چنگ خود آورند و این مسئله باعث تشنت و از هم گسیختگی مسلمین شود. آنها مراسم را رها کرده و خود را به سقیفه رساندند. پس از کشمکش ها و گفت و گوهای طرفین که در کتب تاریخی ضبط است، سرانجام توافق آن جمع بر این شد که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر ﷺ به رسمیت شناسند. فردا نیز با اعلام این خبر، از مردم برای او بیعت خواستند و اکثریت مردم نیز بیعت کردند.

ابوبکر در روزهای آخر عمر خود، شخصاً عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین کرد و طبق نوشته ای این تصمیم را اعلان کرد. به این ترتیب عمر به عنوان خلیفه دوم، زمام امور را به دست گرفت. بنابراین خلیفه دوم به شکلی کاملاً انتصابی بر سر کار آمد.

عمر در روزهای آخر عمرش برای تداوم خلافت بعد از خود چاره‌ای اندیشید. شش نفر را تعیین کرد که به عنوان یک شورا، خلیفه بعدی را انتخاب کنند. به خلافت عثمان نظر دادند و چنین شد. پس از قتل عثمان، مردم به سوی خانه علی علیه السلام هجوم بردند و اعلام کردند او را مناسب‌ترین شخص برای خلافت می‌شناسند. علی علیه السلام به مردم گفت: مرا واگذارید و از دیگری بخواهید. اگر مرا واگذارید، من مانند یکی از شما خواهم بود و قطعاً برای کسی که شما او را به ولایت امری برگزینید شنواترین و مطیع‌ترین شما خواهم بود. من وزیر و مشاور باشم برای شما بهتر است تا اینکه امیر باشم.

حضرت علی علیه السلام درباره علت پذیرفتن امر خلافت خود توضیح داده است: اگر حضور مردم و تعهدی که آگاهان در برابر خداوند دارند - که بر ظلم سکوت نکنند - نبود، هرگز این امر را نمی‌پذیرفتم.

مرور این وقایع نشان می‌دهد مستقل از دیدگاه‌های رایج میان نحله‌های مختلف، خلفای اول تا سوم در تأسیس حکومت کمتر دغدغه آرای عمومی و پذیرش عامه را داشته‌اند و بیشتر به نوعی حکومت انتصاب از بالاگرایش داشتند. کما اینکه خلیفه اول خود جانشینش را تعیین کرد. خلیفه دوم نیز شورایی انتصابی را مسئول این کار دانست. در حالی که علی علیه السلام هر چند خود را صالح‌تر می‌دانست، اما نسبت به پذیرش عامه و افکار عمومی احترام و تأکید داشت و بدون آن تمایلی به حکومت نشان نمی‌داد. هم در غدیر خم از مردم بیعت گرفت و هم در دوره خلافت پس از عثمان، خود داوطلب و شروع‌کننده برای تصدی امر نبود، بلکه پس از اصرار مردم، قدم پیش گذاشت و با اقبال عمومی و اصرار آنان بر سر کار آمد. گذشته از این، به رغم تأییدهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شایستگی شخصی خود، هیچ‌گاه در صدد تحمیل حکومت خویش بر مردم بر نیامد.

این نکته برای پیروان ایشان و سایر فرق اسلامی جای تأمل بیشتری دارد که به رغم عشق به ایشان، از رویه‌های عملی ایشان سر مشق نمی‌گیرند. راستی چرا علی علیه السلام نام سه تن از پسرانش را که در دوران خلفا به دنیا آمدند، عمر و عثمان گذاشت که بعدها در کربلا همراه حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. امام حسن علیه السلام نیز نام فرزندش را ابوبکر گذاشت. این فرهنگ نشان می‌دهد رویه آنان خصومت و نفی مطلق و کینه‌توزی نبوده است؛ رویه‌ای که گاه پیروان از یاد می‌برند.

مقوله آزادی امروز در همه جوامع مطلوب مردم است. اما در عین حال حتی جوامع دموکراتیک امروز در شرایط استثنایی چون زمان جنگ، برخی محدودیت‌ها را به رسمیت

می‌شناسند. تمرکزگرایی و وحدت فرماندهی در عرصه جنگ اجتناب‌ناپذیر است. فرماندهان به کسی اجازه نمی‌دهند درباره سرنوشت جنگ در تصمیمات مرکزیت تردید ایجاد کند. تمرّد در جنگ را با سخت‌ترین مجازات‌ها پاسخ می‌دهند. امام علی علیه السلام باز هم برخلاف عرف سیاست‌مداران رویه‌ای دیگر را به نمایش گذاشته است. او چنان به آزادی و رأی مردم احترام می‌گذاشت که در میدان جنگ صفین، لشگریان به خود اجازه می‌دهند با ادامه جنگی که می‌رفت با پیروزی بر معاویه به سرانجام رسد، مخالفت کنند. در حالی که او فرمانده کل بود و طبعاً استراتژی جنگ بر عهده او بود، عده‌ای که بعدها خوارج نام گرفتند با ادامه جنگ مخالفت می‌ورزند تنها به این دلیل که لشگریان معاویه قرآن بر سر نیزه گرفته‌اند و ما حق نداریم با قرآن بجنگیم. در چنین شرایطی معمولاً متمرّدین در میدان جنگ به عنوان خائن تلقی شده و مستحق مجازات می‌شوند. اما او به تبیین و توضیح می‌پردازد تا تفکر سطحی و قشری آنها را اصلاح کند. همان جاست که می‌گوید قرآن ناطق منم و اینها جز اوراقی نیست. اما مقدسین از اینکه قرآن زیر دست و پا بیفتد، ابا دارند و قانع نمی‌شوند. پیشنهاد حکمیت میان دو لشگر طرح می‌شود. او که خود با اصل حکمیت در آن شرایط مخالف بود، پس از اصرار منتقدان به نظر آنها تن در داد و حکمیت را اجرا کرد؛ کاری که سرانجام درستی پیش‌بینی علی علیه السلام را نشان داد. اما پس از آن باز او، آن کج‌اندیشان را به این خاطر حذف نکرد و بر آنان سخت‌نگرفت تا زمانی که خود دست به شمشیر بردند و به قتل و غارت مردم پرداختند و آزادانه به نقد و تخطئه حکومت وی مشغول بودند.

او چنان به رعایت حقوق مردم و امنیت آنان پای‌بند بود که حتی یک مورد تعرض به حقوق شهروندان را تاب نمی‌آورد. زمانی در شهر انبار مهاجمان مرزی به خانه زنی یهودی که شهروند حکومت علی علیه السلام بود، هجوم برده و جواهرات او را از دست و پایش بیرون آورده و غارت کردند، او پیروانش را سرزنش کرد و گفت: اگر مسلمانی این خبر را بشنود و از تاسف آن بمیرد جای ملامت کردن ندارد، بلکه شایسته آن است.

● اشاره

۱. درباره واقعه غدیر خم که از طرف خداوند اعلام آن به عنوان اکمال رسالت یاد شده و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا»^۱ نازل شد مردم

۱. مانده (۵)، ۳.

تکلیف اطاعت از پیامبر و تبعیت از علی علیه السلام را داشتند که از آن سرپیچی کردند و این مسئله به امامت حضرت و قبول آن از طرف مردم مرتبط بود.

۲. نویسنده گمان کرده که پس از غدیر، واقعه سقیفه برای جامعه مقبولیت عمومی و اختیاری پیدا کرد و همه با آن موافق بودند، در حالی که تاریخ خلاف آن را می‌گوید، اولاً مردم مدینه در امر سقیفه و حوادث پس از آن چندان دخیل نبودند، بلکه اندکی از انصار و مهاجر در این ماجرا حضور یافتند و آنچه در سقیفه روی داد، براساس اقبال مردم نبود؛ بلکه پشتوانه واقعه سقیفه قبیله‌ای بود که از بیرون مدینه از ابوبکر حمایت کردند. نام بزرگانی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از انصار و مهاجر، در منابع کهن تاریخی از جمله رجال برقی و... ذکر شده که از بیعت امتناع کردند. علاوه بر این، بسیاری از کسانی که پس از سقیفه دست به شورش و اعتراض برداشتند، به اصل وقوع این واقعه معترض بودند و از تمکین به قدرت و حکومت جدید امتناع می‌کردند. این اعتراضات و شورش‌های داخلی به حدی برای حکومت نوپای اسلامی مخاطره‌انگیز شد که امیرالمؤمنان علیه السلام نه به جهت موافقت با سیاست‌های خلفا بلکه به خاطر جلوگیری از فروپاشیدن اساس جامعه اسلامی و اقتدار به دست آمده در طول ۲۳ سال، از مخالفت ظاهری و علنی دست برداشت و آنان را در حل مشکلات به وجود آمده یاری کرد و این نقش آن حضرت مربوط به منصب امامت بود که وظیفه اول آن حفظ دست‌آوردهای رسالت بود. علی علیه السلام در غدیر خم علاوه بر اینکه از طرف خداوند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله موظف شد ولایت و زمام‌داری را عهده‌دار شود، مأمور بود از دین، از خط رسالت و دست‌آورد تمام انبیاء که توحید و اساس ناب بود؛ حراست کند و آنچه که فرمود خداوند از آگاهان پیمان گرفته، همین پیمان است و این پیمان اعم از زعامت و فرمانروایی و امامت است.

۳. نویسنده گمان برده که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر بر ولایت علی علیه السلام و زعامت او، از مردم نظرخواهی کرد و در پی سنجش افکار مردم درباره مقبولیت فرمانروایی علی علیه السلام بعد از خودش بود، در حالی که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز وحی شد، مهم‌تر از یک نظرسنجی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم استوال کرد آیا من بر شما از خودتان اولی‌تر نیستم؟ جواب دادند آری. یعنی تأیید ولایت بی‌قید پیامبر صلی الله علیه و آله بر امور مؤمنین. ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در طول رسالت در میان مردم داشت و آن را در دل‌ها رویانده بود و مردم از صمیم دل جواب دادند، آری ای رسول خدا ولایت تو بر ما از خودمان اولی‌تر و مقدم‌تر است! بعد فرمود همین ولایت را پس از خود به علی منتقل می‌نمایم، اگر بعد از من از او مانند من اطاعت کنید گمراه نخواهید شد. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله امامت و ولایت علی علیه السلام را اعلان کرد نه اینکه نظرسنجی از مردم کرده باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول حیات خود از ابتدای دعوت، مسئله جانشینی علی علیه السلام را مطرح کرد. از واقعه «یوم الانذار» و در حین خروج از مدینه و در حین

عزیمت به تبوک، او را چون هارون نسبت به موسی معرفی کرد.^۱

۴. ایشان در قسمتی از مقاله چنین نوشته «... سرانجام توافق آن جمع بر این شد که ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر به رسمیت شناسند...» این سخن به هیچ روی مقبول تاریخ نیست و چنین چیزی در هیچ منبعی گفته نشده و ضبط نگردیده است، بلکه برداشت نویسنده و تحلیل ذهنی اوست، چون در همان جمع گروهی از انصار درگیر شده و به رهبری سعدبن عباد از بیعت خودداری کردند و هرگز توافق حاصل نشد^۲، سعدبن عباد سرانجام به خاطر همین مخالفت ترور گردید. بنی هاشم نیز از بیعت امتناع کردند که علی^{علیه السلام} و عباس و دختر پیامبر^{علیها السلام} نیز از جمله آنها بودند.

۵. آنچه نویسنده درباره نام‌گذاری فرزندان امیرالمؤمنان^{علیه السلام} و امام حسن^{علیه السلام} گفته درست نیست و برداشتی که ایشان از این قضیه ظاهری نموده کاملاً مغایر با سخنان و سیره امیرالمؤمنان^{علیه السلام} است، نام‌گذاری فرزندان علی^{علیه السلام} به نام خلفا را هرگز نمی‌توان دلیلی بر همسویی یا تأیید امام از آنان دانست و حضرت در مواردی قصد خود را از این کار آشکار کرده است.

الف) این اسامی در آن روزگار در میان عرب رواج داشت و مثل روزگار ما حساسیت برانگیز نبود که نشان‌دهنده نفرت یا محبت باشد، صدها صحابی در آن روزگار و تا پایان قرن چهارم در میان بزرگان شیعه با این نام‌ها معروف بودند مانند نام یکی از نواب اربعه که «عثمان» بود^۳ یاران نزدیک ائمه با نام‌های «معاویه و عبیدالله» بوده‌اند^۴، نظیر معاویه بن وهب^۵ از یاران امام صادق^{علیه السلام} و عبیدالله بن عباس نام فرزند حضرت عباس^{علیه السلام} و عمر بن یزید کوفی که امام صادق^{علیه السلام} به او فرمود تو از اهل بیت ماهستی.^۷

ب) هیچ دلیلی وجود ندارد که همنامی فرزندان علی^{علیه السلام} با آنان به خاطر محبت و احترام بوده باشد، بلکه دلایلی هست که خلاف آن را ثابت می‌کند، معاویه در جنگ صفین به حضرت نوشت از خواص دوستان تو به من خبر رسیده که تو در خلوت با شیعیان خود می‌گویی من نام سه پسر را به نام آنان گذارده‌ام، هر وقت بر ایشان طلب رحمت می‌کنم، بدانید که منظور من فرزندان خودم هستند نه خلفا...^۸ و شاهد دیگر که حضرت درباره نام‌گذاری یکی از فرزندانش به نام عثمان می‌فرماید: «من نام فرزندم را به خاطر برادرم عثمان بن مظعون (که از صحابی پیامبر بود و با امیرالمؤمنان عقد برادری داشت و برادر

۱. الاستیعاب، چاپ اول، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۲ ه.ق. و بلاذری انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۹۲.
۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۱، ص ۲۲.
۳. ر.ک: رجال شیخ طوسی، باب العین.
۴. شیخ عباس قمی، تحفة الاحیاب، ص ۳۰۳.
۵. همان، ص ۵۱۰.
۶. همان، ص ۴۰۳.
۸. همان، ص ۳۵۸.

رضاعی پیامبر بود و پیامبر در حقش فرمود او خدا و رسولش را دوست می‌داشت (عثمان نامیدم تا با دیدن و یاد او یادش زنده باشد).^۱ در نتیجه برداشت نویسنده از این نام‌گذاری‌ها هیچ سنخیتی با سیره و دیدگاه حضرت علی علیه السلام ندارد.

۶. یادآوری این نکته ضروری است که براساس منابع معتبر مانند ارشاد شیخ مفید و... امام حسن علیه السلام هرگز فرزندی بنام ابوبکر نداشته، علاوه بر اینکه واژه ابوبکر نام نبوده بلکه کنیه است.

۷. دلیل امتناع امیرالمؤمنان علیه السلام پس از عثمان برای خلافت، کاملاً مغایر با چیزی است که نویسنده برداشت کرده است، دلیل امتناع امام، چند مسئله بود:

الف) امام خود فرموده که باید بیعت را در حضور جمع و در محل انظار عمومی انجام دهید، زیرا می‌دانست که برخی از بیعت‌کنندگان چون طلحه و زبیر و... با فاصله اندک از بیعت کارشکنی و شورش خواهند کرد، لذا امام می‌خواست آنان برای مردم شناخته شوند.

ب) امام قصد داشت با مردم اتمام حجت کند، تا از پافشاری آنان و میزان اطاعتشان پس از بیعت آگاه شود. چون برخی از بیعت‌کنندگان پس از بیعت جزو معترضان شدند.

ج) مهمتر از همه این بود که امام از وضعیت جامعه اسلامی و مسلمانان پس از فاصله طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه بود و می‌دانست که جامعه دچار انحراف شده است و خواص و بزرگان صحابه از سیره نبوی فاصله گرفته‌اند و از این جهت جامعه را آماده تحمل سیاست و عدالت خود نمی‌دانست؛ چنان‌که در جنگ صفین ثابت شد که آنان بر پیمان و بیعت خود با علی علیه السلام ثابت قدم نبودند و از دستور علی علیه السلام تمرد کرده و آن حضرت را از پیروزی قریب‌الوقوع و نابودی معاویه بازداشتند. پافشاری مردم، حضرت را وادار به پذیرش نمود، و همان وضع که پیش‌بینی می‌شد به وجود آمد. بنابراین این جریانات ارتباطی با مقبولیت مردم و مردم‌سالاری ندارد.

۱. ابی الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، بیروت، دارالمعرفة، ص ۵۵، «انما سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون...»